

رهایی خویش، رهایی جهان

نیمه دوم قرن بیستم، شاهد پیدایش چند ایدئولوژی «رهایی بخش» بوده است. این ایدئولوژی‌ها عبارت‌اند از: **رهایی زنان**، **رهایی سیاه‌پوستان**، **رهایی بومیان** [مثلاً سرخپوستان]، **الهیات رهایی بخش** [آمریکای لاتین و جنوب]، و حتی **رهایی حیوانات**.

از یک جهت این ایدئولوژی‌ها بسیار متفاوت‌اند، چرا که هر یک مخاطبان خاصی دارند؛ زنان، بومیان، سیاه‌پوستان و ... اما این گروه‌ها لزوماً هدف‌هایی متضاد یا ضد هم ندارند. در واقع، عضویت در یک جنبش رهایی‌بخش، ممکن است با عضویت در دیگری تداخل کند و در واقع اغلب چنین است. از همین رو، در این گفته هیچ تناقضی نیست که بگویند عضوی از جنبش الهیات رهایی‌بخش، یا عضوی از جنبش‌های رهایی زنان یا سیاه‌پوستان یا ...، خود را وقف دفاع از حقوق بومیان کرده است. اما به طور کلی می‌توان این ایدئولوژی‌های متفاوت رهایی‌بخش را هم‌چون اعضای جداگانه‌ی یک خانواده ایدئولوژیکی گسترده و متنوع در نظر گرفت.

اعضای این خانواده‌ی ایدئولوژی‌ها، در چندین مشخصه اشتراک دارند:

نخست، هر ایدئولوژی رهایی‌بخشی، مخاطبان خاصی دارد؛ بر اساس جنسیت، نژاد، طبقه، نوع و مانند آن. دوم، این گروه مخاطب به اعتباری از سوی گروه اجتماعی دیگری تحت ستم قرار دارد؛ سیاه‌پوستان از سوی سفیدپوستان، زنان از سوی مردان، مردم بومی از سوی استعمارگران، فقرا از سوی اغنیا و حیوانات از سوی انسان‌ها.

سوم، هدف ایدئولوژی آزاد کردن گروه ستم‌دیده از دست ستمگران است؛ نه تنها با از بین بردن موانع بیرونی (مثلاً قوانین تبعیض آمیز ضد بومیان آمریکا)، بلکه از طریق روشن‌سازی، انتقاد و غلبه بر موانع درونی - یا به بیان شاعرانه‌ی ویلیام بلیک «قیدهای ذهن ساخته» - برای رهاسازی خویش و خودرستگاری. این موانع درونی را می‌توان شامل از خودبیزاری، کمبود عزت‌نفس، احساس خودکم‌پنداری، ناتوانی، جهل و مانند این‌ها دانست.

چهارمین سیمای مشترک میان همه ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش، کوشش این ایدئولوژی‌ها برای «ارتقاء آگاهی» ستم‌دیدگان است، تا از این طریق آنان را برای آزاد ساختن خود از قیدهای درونی‌شده‌شان توانمند سازند (این مشخصه همچنان که ملاحظه خواهیم کرد درباره‌ی رهایی حیوانات صدق نمی‌کند).

پنجم و سرانجام، ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش به ستمگران نیز عنایت دارند، و همچنان که فیلسوفانی چون هگل و ژان ژاک روسو توجه کرده‌اند، ستمگر نیز اسیر تصور خویش از برتری است. به گفته روسو (در کتاب قرارداد اجتماعی ۱۷۶۲): «آن کس که خود را ارباب دیگری می‌بیند به اندازه همان برده، در اسارت است.»

ایدئولوژی رهایی‌سیاه‌پوستان، خطاب به اشخاصی است که نیاکان‌شان آفریقایی بوده‌اند؛ به ویژه آن دسته از سیاه‌پوستان که بدون هیچ نقادی‌ای، معیارهای غالب «سفیدپوستان» درباره‌ی استعداد، هوش، زیبایی، رفتار «بهنجار»، سلاقی موسیقی و مانند این‌ها پذیرفته‌اند. هواداران رهایی‌سیاه‌پوستان کوشیده‌اند که آگاهی سیاه‌پوستان را از طریق اثبات یکپارچگی و ارزش فرهنگ‌های آفریقایی بالا ببرند و هویت و غرور سیاه‌پوستان را با مبارزات «سیاه زیباست»، و از طریق تشویق بازستانی تاریخ سیاه‌پوستان و یادآوری خدمات سیاه‌پوستان به فرهنگ و تاریخ غرب، ارتقا بخشند. ایدئولوژی رهایی‌سیاه‌پوستان، بدین سان و به بسیاری شیوه‌های دیگر به سیاه‌پوستان کمک می‌کند تا قیده‌های ذهن‌ساخته‌ی خود را بیابند، مورد بررسی انتقادی قرار بدهند، و آن‌ها را در هم بشکنند. اما، همین امر، ایدئولوژی سفیدپوستان را نیز هدایت می‌کند تا آن‌ها نیز نگرش‌ها و تعصبات جاافتاده و تثبیت شده‌ی خود را نخست مورد واری قرار بدهند و سپس بر آنها غلبه کنند.

همین نکات درباره ایدئولوژی رهایی‌زنان یا زن‌باوری (فمینیسم) نیز صادق است. این ایدئولوژی، زنان را از هر نژادی که باشند مخاطب قرار می‌دهد؛ با این فرض که صرف نظر از رنگ پوست، اعتقادات و طبقه، زنان با مسائلی روبه‌رو هستند که خاص زنان است. علاوه بر تبعیض علنی - موانع اقتصادی و اجتماعی و مزاحمت‌های جنسی در محل کار و جاهای دیگر - زنان با موانع پنهان یا نهفته در نگرش‌ها و باورهایشان نیز روبه‌رو هستند؛ به عنوان مثال، دیدگاه‌هایی درباره اینکه چه چیز «کار زن» است و چه چیز نیست یا زن به عنوان موضوعی برای ارتباط جنسی. جنبش رهایی‌زنان کوشیده است با افشاء و نقد نگرش‌های جنسی در کلاس درس، محل کار، خانواده، رسانه‌ها و حتی در ذهن خود زنان، آگاهی آنان را بالا ببرد. بسیاری زنان کلیشه‌های جنسیتی درباره‌ی محدودیت‌ها و نقص زن را پذیرفته و آنها را درونی کرده‌اند. فمینیسم، با افشاء و نقد این باورهای کاذب، به زن کمک می‌کند بر این بندهای درونی فائق آمده و آنها را در هم بشکند. اما ایدئولوژی رهایی‌زنان، مردان را هم مخاطب قرار می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند که کلیشه‌های جنسیتی و نگرش‌های پنهان یا نیمه‌آگاه خویش نسبت به زن را بازخوانی کنند. بدین سان، فمینیسم می‌کوشد هم زنان و هم مردان را از قیود متقابلاً خفه‌کننده‌ی تعصب جنسیتی آزاد سازد.

در نهضت رهایی‌بومیان نیز دغدغه‌هایی در کار است. ایدئولوژی این نهضت، به بومیان در چندین نقطه از جهان، از جمله استرالیا، نیوزیلند و آمریکای شمالی عنایت دارد. این نهضت می‌کوشد رسوم، سنت‌ها و هویت

بومیان را که مبلغان مسیحی و مهاجرنشین‌های اروپایی محو نموده‌اند را اعاده کند و آنها را جشن بگیرد. این مهاجران نورسیده، روش‌ها و اعتقادات بومیان را ابتدایی، وحشیانه و به دور از تمدن دانسته و مردود می‌شمردند و گاه با زور و فشار، عزم «تمدن ساختن» ساکنان اصلی سرزمین‌هایی را می‌کردند که خود آن‌جا را اشغال کرده بودند. مردمی که زمانی به رسوم و سنت‌های خویش مباحثات می‌کردند، مجبور می‌شدند نسبت به راه و روش خویش، احساس شرم کنند. حال، هوادارانِ رهایی بومیان در پی اعاده‌ی این غرور و تجدید حیاتِ حسِ هویتِ مردمِ خویش اند. آن‌ها به شیوه‌های گوناگونی این هدف را دنبال می‌کنند: با اعلام دستاوردها و تاریخ مردم‌شان، با تلاش برای بازستانی سرزمین‌های قبیله‌ای و خودگردانی، با احیای رسوم باستانی، زبان‌ها و باورهای دینی خود و با بسیاری روش‌های دیگر. به هر روی، هدف اساسی این ایدئولوژی، هم‌چون سایر ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش، فائق آمدن بر تعصبات و کلیشه‌های تحقیرکننده و از آن رو، آزادسازی ستم‌کش و ستم‌گر است.

مخاطبان اصلی الهیات رهایی‌بخش محرومان اند؛ به ویژه روستاییان در آمریکای لاتین و جاهای دیگری که نه تنها با ستم آشکار و علنی اربابان زمین‌دار و شاید جوخه‌های نظامی مرگ روبه‌رو هستند، بلکه «فرهنگ سکوت» را نیز پذیرا گشته‌اند. عبارت «فرهنگ سکوت» به باورهایی درباره درماندگی و ناتوانی شخص اشاره دارد که در ژرفنای وجودش رخنه کرده است؛ باور به این که نظر و فریاد شخص هرچه باشد، فرقی به حالش نمی‌کند و نخواهد کرد؛ خلاصه اینکه شخص محکوم است به رنج بردن و دم بر نیابردن و پذیرش سهم دردآور خویش از زندگی به عنوان سرنوشت، اراده‌ی پروردگار، یا نیروهای دیگری که ورای اختیار اوست. الهیات رهایی‌بخش می‌کوشد با آشکارسازی و نقد این نگرش‌های درونی‌شده، به روستاییان بینوا کمک کند تا بر آن غلبه کنند. برای این منظور، تفسیری اساساً دیگرگونه از کتاب مقدس ارائه می‌کند که در آن، عیسی مسیح، رهایی‌بخش و قهرمان محرومان و زمین‌خوردگان است. فهم درست آموزه‌های مسیح می‌تواند به محرومان کمک کند تا اظهارنظر کنند و خود را از نیروهای ستمگر، برهانند. الهیات رهایی‌بخش، علاوه بر محرومان و ستم‌دیدگان، با ستمگران مرفه نیز سخن می‌گوید و آنان را دعوت می‌کند تا به وجدان خویش رجوع کرده و گزینه‌ی برتر یعنی همراهی با فقیران را عملی سازند و روستاییان را در مبارزه با فقر و ستم یاری دهند.

ایدئولوژی رهایی حیوانات هم می‌خواهد گروهی ستم‌دیده را، که در این مورد حیوانات (غیر انسان) هستند، از قید انسان‌های ستمگر آزاد سازد. به نظر هواداران رهایی حیوانات، بسیاری، شاید هم اکثر انسان‌ها، نظراتی «نوع‌باورانه» درباره‌ی پایین‌تر بودن ذاتی حیوانات و برتری انسان‌ها نسبت به آن‌ها دارند و خود را اشرف مخلوقات می‌پندارند. بنابراین، ما انسان‌ها به خود اجازه می‌دهیم حیوانات را در قفس‌هایی کوچک نگه داریم،

آنان را بکشیم و بخوریم یا از پوست‌شان لباس درست کنیم و آزمایش‌هایی رنج آور روی حیوان انجام بدهیم. هدف نهضتِ رهایی حیوانات، دقیقاً، افشای همین تعصب و فائق آمدن بر آن است. البته، درباره‌ی رهایی حیوانات، لازم است توضیحی ارائه شود: چون ظاهراً نمی‌توان با حیوانات (غیر انسان) از منطق سخن گفت و برایشان استدلال کرد و آگاهی آنان را افزایش داد، از این رو مخاطبان این ایدئولوژی، ستمگران، یعنی انسان‌هایی هستند که در رنج و مرگ حیوانات عاملیت دارند و از این امر سود می‌برند. بدین سان، ایدئولوژیِ رهایی حیوانات می‌خواهد آگاهی انسان‌ها را افزایش دهد تا به آنان کمک کند نگرش‌های نوع‌باورانه‌شان را به چالش بکشند و به تناسب این تغییر عمل کنند.

ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش با وجود تفاوت‌ها و تنوعی که دارند، همگی چالشی مستمر برای تغییر جهان‌بینی و باورهای متعارف و سنتی را به همراه می‌آورند.

(برگرفته از کتاب «آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها»، ترنس بال و ریچارد دِگر، ترجمه‌ی احمد صبوری کاشانی، نشر کتاب آمه، فصل هشتم، مقدمه: ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش و سیاست هویت)